ماشاء الله لا قوة الا بالله

بفرمایش منشی گلاب سنگه صاحب مالک مفید عام پریس لاهور

صفوة المصادر

معروف به

آمدن نامه

از تالیفات حاجی حرمین شریفین محمد مصطفی خان غفر الله المنان

در مطبع عام مفید واقع لاهور شد طبع

بیت

نفط گارگین گر + مندبان ناک ور

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم

بعد حمد ایزد غفار و صلوٰۃ و سلام بر سید ابرار و آل اطہار و اصحاب اخیار میگوید امیدوار مغفرت ایزد منان محمد مصطفےٰ خان خلف حاجی محمد روشن خان اذاقہا اللہ حلاوت کمال الایمان کہ چون خواندن کتب فارسیہ و حصول استعداد ترجمہ عبارات و خطوط نویسی موقوف بر دانستن معائنہ مصادر و قوت اشتقاق صیغہا بود لہذا مصادر مشہورہ معہ معانی متعارفہ و صرف صغیر ضروری ہر یک ترتیب حروف تہجی بطرز مرغوب در جدول خوش اسلوب جمع نمودہ صفوۃ المصادر نام نہادم و صرف کبیر یک مصدر لازم و دیگر متعدی ہم بطریق نمونہ بیان کردم تا طفلان را بآسانی تمام بسوی استخراج معانی و اشتقاق صیغہا رہبر شود و یادگاری بدست روزگار ازین خاکسار ماند

واللہ المستعان علیہ التکلان ولا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم

باب الالف

صرف کبیر

مصدر لازم	آمدن آب	آمدن مصدر حاصل	آمدن آب
اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی مطلق	آمد	آمدند	آمدی	آمدید	آمدم	آمدیم
ماضی قریب	آمده است	آمده اند	آمده	آمده اید	آمده ام	آمده ایم
ماضی بعید	آمده بود	آمده بودند	آمده بودی	آمده بودید	آمده بودم	آمده بودیم
ماضی ناتمام	می آمد	می آمدند	می آمدی	می آمدید	می آمدم	می آمدیم
ماضی احتمالی	آمده باشد	آمده باشند	آمده باشی	آمده باشید	آمده باشم	آمده باشیم
ماضی تمنائی	آمدی	آمدندی	.	.	آمدی	.
مضارع	آید	آیند	آئی	آئید	آیم	آئیم
حال	می آید	می آیند	می آئی	می آئید	می آیم	می آئیم
مستقبل	خواهد آمد	خواهند آمد	خواهی آمد	خواهید آمد	خواهم آمد	خواهیم آمد
امر	بیاید	بیایند	بیا	بیائید	بیایم	بیائیم
نهی	نیاید	نیایند	میا	میائید	نیایم	نیائیم
اسم فاعل	آئید	آئندگان	.	.	.	.
.	.	.	.	.	.	.

مشتقات اسمائے	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
مصدر متعدی	آوردن لانا	صرف کبیر			حاصل مصدر	آورد لائی بالاوے
ماضی مطلق معروف	آورد	آوردند	آوردی	آوردید	آوردم	آوردیم
ماضی مطلق مجہول	آورده شد	آورده شدند	آورده شدے	آورده شدید	آورده شدم	آورده شدیم
ماضی قریب معروف	آورده است	آورده اند	آورده	آورده اید	آورده ام	آورده ایم
ماضی قریب مجہول	آورده شده است	آورده شده اند	آورده شده	آورده شده اید	آورده شده ام	آورده شده ایم
ماضی بعید معروف	آورده بود	آورده بودند	آورده بودے	آورده بودید	آورده بودم	آورده بودیم
ماضی بعید مجہول	آورده شده بود	آورده شده بودند	آورده شده بودے	آورده شده بودید	آورده شده بودم	آورده شده بودیم
ماضی ناتمام معروف	می آورد	می آوردند	می آوردے	می آوردید	می آوردم	می آوردیم
ماضی ناتمام مجہول	آورده میشد	آورده میشدند	آورده میشدے	آورده میشدید	آورده میشدم	آورده میشدیم
ماضی احتمالی معروف	آورده باشد	آورده باشند	آورده باشی	آورده باشید	آورده باشم	آورده باشیم
ماضی احتمالی مجہول	آورده شده باشد	آورده شده باشند	آورده شده باشی	آورده شده باشید	آورده شده باشم	آورده شده باشیم
ماضی تمنائی معروف	آوردے	آوردندے			آوردمے	
ماضی تمنائی مجہول	آورده شدے	آورده شدندے			آورده شدے	

مشتقات اسمائے	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
مضارع معروف	آورد	آورند	آوری	آورید	آورم	آوریم
مضارع مجهول	آورده شود	آورده شوند	آورده شوی	آورده شوید	آورده شوم	آورده شویم
حال معروف	می آورد	می آورند	می آری	می آورید	می آورم	می آوریم
حال مجهول	آورده میشود	آورده میشوند	آورده میشوی	آورده میشوید	آورده میشوم	آورده میشویم
مستقبل معروف	خواهد آورد	خواهند آورد	خواهی آورد	خواهید آورد	خواهم آورد	خواهیم آورد
مستقبل مجهول	آورده خواهد شد	آورده خواهند شد	آورده خواهی شد	آورده خواهید شد	آورده خواهم شد	آورده خواهیم شد
امر معروف	بیارد	بیارند	بیاری	بیارید	بیارم	بیاریم
امر مجهول	بیاورده شود	بیاورده شوند	بیاورده شوی	بیاورده شوید	بیاورده شوم	بیاورده شویم
نهی معروف	نیارد	نیارند	میار	میارید	نیارم	نیاریم
نهی مجهول	نیاورده شود	نیاورده شوند	نیاورده شوی	نیاورده شوید	نیاورده شوم	نیاورده شویم
اسم فاعل	آورنده زود آور	آورندگان آورنده ها			آورده	آوردگان آوردها

۶۳

اسم مفعول

تنبیه صیغهائے نفی را بر اثبات قیاس باید کرد که برای نفی فقط حرف نون در اول صیغهای اثبات در آرند

صرف صغیر

۱ دیدن داد
۲ بیاورده آری انمود
۳ همچنین حال معروف
۴ چنان می آورد
۵ آسنده دیگر آری انمود
۶ دیگر آید چون بیاورد
۷ بیاورند انمود همچنین
۸ بیاورده چون
۹ بیاورده آرید
۱۰ آسم
۱۱ مفعول است
۱۲ سود دلالت کند
۱۳ چیزی که فعل
۱۴ فاعل بر آن واقع
۱۵ علامت آن
۱۶ مفعول حرف
۱۷ بعد از نفی مطلق
۱۸ چون شنیده
۱۹ ۱۲
۲۰ ۱۲

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	حرف تعدیه	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل یا صفت مشبه	اسم فاعل یا صفت مشبه	اسم مفعول
آختن	تلوار کھینچنا			آخت					آخته
آراستن	سنوارنا	آرایش		آراست	می آراید	بیارائی	آراینده	جهان آرای	آراسته
آرامیدن	آرام کرنا آرام لینا	آرامش رامش		آرامید	می آرامد	بیارام	آرامنده	دلارام	آرامیده
آرمیدن	آرام کرنا			آرمید					آرمیده
آروغیدن	ڈکار لینا	آروغ		آروغید	می آروغد	بیاروغ	آروغنده		
آزمودن	آزمانا	آزمایش		آزمود	می آزماید	بیازمای	آزماینده	کارآزما	آزموده
آسودن	آرام کرنا	آسودگی		آسود	می آساید	بیاسای	آسایند		آسوده
آشامیدن	پینا	آشام		آشامید	می آشامد	بیاشام	آشامنده	دروآشام	آشامیده
آشفتن	پریشان کرنا	آشوب		آشفت	می آشوبد	بیاشوب	آشوبنده	شهرآشوب	آشفته
آغازیدن	شروع کرنا	آغاز		آغازید	می آغازد	بیاغاز	آغازنده		آغازیده
آغشتن	آلوده ہونا			آغشت					آغشته
آفریدن	پیدا کرنا	آفرینش		آفرید	می آفریند	بیافرین	آفریننده	جهان آفرین	آفریده
آگاهیدن	خبردار ہونا	آگاهی		آگاهید	می آگاهد	بیاگاه		خدا آگاه	
آگندن	بھرنا			آگند	می آگند	آگن			آگنده قرآگنده
آلائیدن	آلودہ ہونا آلودہ کرنا	آلایش		آلائید	می آلاید	بیالای	آلاینده		آلائیده
آزردن	آزردہ ہونا	آزردگی آزار		آزرد	می آزارد	بیازار	آزارنده	دل آزار	آزرده
آلودن	آلودہ ہونا	آلودگی		آلود					آلوده

سک سعدی نمی دانم کہ لطف کند یا خنجر بکشد ۔ ہر خلاف کہ در دوست می رود نیکو است ۔

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	حاضر تعجبی	ماضی مطلق	حال	امر	امر مفعول	امر فاعل	امر مفعول
آماسیدن	سوجنا	آماس		آماسید	می آماسد		آماسنده		آماسیده
آمرزیدن	بخشنا	آمرزش	آمرزانیدن	آمرزید	می آمرزد	بیامرز	آمرزنده	آمرزگار	آمرزیده
آموختن	سیکھنا سکھانا	آمرزش		آموخت	می آموزد	بیاموز	آموزنده	آموزگار آموزنده	آموخته دست آموز
آمودن	بھرنا سنوارنا			آمود					آموده
آمیختن	ملنا ملانا	آمیزش		آمیخت	می آمیزد	بیامیز	آمیزنده	مردم آمیز	آمیخته مصلحت آمیز
آهیختن	تلوار کھینچنا			آهیخت					آهیخته
آویختن	لٹکنا لٹکانا	آویزش	آویزانیدن	آویخت	می آویزد	بیاویز	آویزنده	دل آویز	آویخته
ارزیدن	قیمت پانا	ارزش		ارزید	می ارزد	بیرز	ارزنده	کم ارز	ارزیده
ایستادن استادن	کھڑا ہونا	استادگی		استاد	می استد	بایست			استاده
استردن	موندنا صاف کرنا			استرد			استرنده	استره	استرده
اوفتادن افتادن	گر پڑنا	اوفتادگی افتاد		افتاد	می افتد	بیفت		افتان	افتاده
افراختن	بلند کرنا			افراخت	می افرازد	بیفراز	افرازنده	سرافراز	افراخته
افراشتن	بلند کرنا			افراشت					افراشته
افروختن	روشن کرنا		افروزانیدن	افروخت	می افروزد	بیفروز	افروزنده	افروزنده عالم افروز	افروخته
افزودن	بڑھنا بڑھانا	افزایش افزود		افزود	می افزاید	بیفزای	افزاینده	روز افزون نور افزا	افزوده
افسردن	ٹھٹھرنا			افسرد	می افسرد				افسرده
افشاندن	چھڑکنا پھیلانا	افشان		افشاند	می افشاند	بیفشان	افشاننده	غلافشان	افشانده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیه	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم مفعول	اسم مفعول
افشردن	نچوڑنا	افشار	افشرانیدن	افشرد	می افشارد	بیفشار			افشارنده
افگندن	ڈالنا	افگندگی		افگند	می افگند	بیفگن	افگنده	شیر افگن	افگنده
انباردن	ڈھیر کرنا			انبارد	می انبارد	بینبار	انبارنده		انبارده
انبودن	ایکدوسرے پر چننا			انبوه					انبوده
انباشتن	پاٹنا ڈھیر کرنا			انباشت					انباشته
انجامیدن	تمام ہونا	انجام		انجامید	می انجامد		انجامنده		انجامیده
انداختن	ڈالنا	انداز اندازه		انداخت	می اندازد	بیندازد	اندازه	تیرانداز	انداخته
اندوختن	جمع کرنا		اندوزانیدن	اندوخت	می اندوزد	بیندوز	اندوزنده	غم اندوز	اندوخته
اندودن	ملمع کرنا لیپنا			اندود	می اندود	بیندای	اندایده	گل اندای	اندوده
اندیشیدن	سوچنا	اندیشه		اندیشید	می اندیشد	بیندیش	اندیشنده	دوراندیش	اندیشیده
انگاردن	معلوم کرنا			انگارد	می انگارد	بینگار	انگارنده		انگاریده
انگاشتن	معلوم کرنا			انگاشت					انگاشته
انگیختن	اوٹھانا	انگیزش انگیز	انگیزانیدن	انگیخت	می انگیزد	بینگیز	انگیزنده	فتنه انگیز	انگیخته

باب باے موحده

باختن	ہارنا	بازی باخت		باخت	می بازد	ببازد	بازنده	قمار باز	باخته
باریدن	برسانا برسنا	بارش		بارید	می بارد	ببار	بارنده	اشکباران	باریده
بافتن	بننا	بافت		بافت	می بافد	ببافد	بافنده	نوربافت	بافته

مصدر	اسم مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیہ	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم مفعول	اسم مفعول
بالیدن	زیادہ ہونا جسم پر پہننا	باکید کے باش		بالید	می بالد	ببال	بالنده		بالیده
بائستن	ضرور ہونا			بایست	می باید				بائسته
بخشودن	بخشنا	بخشایش		بخشود	می بخشاید	ببخشای	بخشائنده		بخشوده
بخشیدن	بخشنا	بخشش		بخشید	می بخشد	ببخش	بخشنده	خطابخش	بخشیده
برآمدن	باہر نکلنا بلند ہونا	برآمد		برآمد	برمی آمد	برآی	برآینده		برآمده
برآوردن	باہر لانا			برآورد	برمی آورد	برآورد	برآورنده		برآورده
برداشتن	اوٹھانا			برداشت	برمی دارد	بردار	بردارنده	غلط بردار	برداشته
بردن	لیجانا			برد	می برد	ببر	برنده	نامه بر	برده
برشتن	بھونا		برپانیدن	برشت					برشته نمیرشت
برگشتن	بھرنا	برگشتگی		برگشت	برمیگردد	برگرد			برگشته
بریدن	کاٹنا	برش		برید	می برد	ببر	برنده	کینہ بر بہتان	بریده
بستن	باندھنا	بندوبست بندش		بست	می بندد	ببند	شکستہ بند		بسته
بودن	ہونا	بود		بود	میباشد	بباش	باشنده	خوش باش	بوده
بوسیدن	چومنا بوسہ ہونا	بوسیدگی بوسہ		بوسید	بوسد	ببوس	بوسنده	زمین بوس	بوسیده
بیختن	چھاننا		بیزانیدن	بیخست	می بیزد	ببیز	بیزنده		بیخته پاره بیز
بوئیدن	سونگھنا بو دینا		بویانیدن	بوئید	می بوید	ببوی	بوئنده	بویا	بوئیده

باب بائے فارسی

مصدر	مفہوم مصدر	حاصل مصدر	حاصل تقدیری	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل تابعی	اسم فاعل تابعی	اسم مفعول
پاریدن	پرواز کرنا			پارید					پاریده
پاشیدن	چھڑکنا			پاشید	میپاشد	بپاش	پاشنده	پاشان گھڑا پاس	پاشیده
پالودن	صاف کرنا	پالایش		پالود	می پالاید	بپالای	پالاینده		پالوده
پائیدن	ٹھہرنا	پائیدگی		پائید	می پائید	بپای	پائینده	دیرپای	پائیده
پختن	پکانا	پزش	پزانیدن	پخت	می پزد	بپز	پزنده	نان پز	پخته
پذیرفتن	قبول کرنا	پذیرای		پذیرفت	می پذیرد	بپذیر	پذیرنده	پذیرش پذیر	پذیرفته
پرداختن	خالی کرنا			پرداخت	می پردازد	بپرداز	پردازنده	چہرہ پرداز	پرداخت
پرستیدن	پوجنا	پرستش		پرستید	می پرستد	بپرست	پرستنده	پرستار پرستش پرست	پرستیده
پرسیدن	پوچھنا	پرسش		پرسید	می پرسد	بپرس	پرسنده	بپرسان	پرسیده
پروردن پروانیدن	پالنا	پرورش		پرورد	می پرورد	بپرور	پرورنده	پروردگار غریب پرور	پرورده دست پرور
پرہیزیدن	پرہیز کرنا		پرہیزانیدن	پرہیزید	می پرہیزد	بپرہیز	پرہیزنده	-	پرہیزیده
پریدن	اوڑنا	پرواز	پرانیدن	پرید	می پرد	بپر	پرنده	پران	پریده
پژمردن	کملانا			پژمرد					پژمرده
پریدن	بہرنا			پرید	می پرد	بپر			پریده
پژوهیدن	فکر کرنا	پژوهش		پژوهید	می پژوهد	بپژوه	پژوهنده	حق پژوه	پژوهیده
پسندیدن	پسند کرنا	پسند		پسندید	می پسندد	بپسند	پسندنده	مشکل پسند	پسندیده
پنداشتن	معلوم کرنا	پندار		پنداشت	می پندارد	بپندار	پندارنده		پنداشته

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیه	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل متعدی	اسم فاعل لازمی	اسم مفعول
پوشیدن	پہننا چھپانا	پوشش	پوشانیدن	پوشید	می پوشد	بپوش	پوشنده	خطاپوش	پوشیده
پوئیدن	دوڑنا	پویا	پوئانیدن	پوئید	می پوید	بپوی	پوئیده	پویان	پوئیده
پیچیدن	لپیٹنا	پیچش پیچ	پیچانیدن	پیچید	می پیچد	بپیچ	پیچیده	سرپیچ	پیچیده
پیراستن	چھانٹنا	پیرایش		پیراست	می پیراید	بپیرای	پیراینده	باغ پیرا	پیراسته
پیمودن	ماپنا	پیمایش		پیمود	می پیماید	بپیمای	پیماینده	بادیه پیما	پیموده
پیوستن	ملنا	پیوند		پیوست	می پیوندد	بپیوند			پیوسته
				باب تائے فوقانی					
تاختن	دوڑانا	تازش ترکتاز		تاخت	می تازد	بتاز	تازنده	یکه تاز	تاخته
تافتن	چمکنا تپنا	تابش تاب		تافت	می تابد	بتاب	تابنده	تابان ماہتاب	تافته
تپیدن	تڑپنا	تپش	تپانیدن	تپید	می تپد	بتپ	تپنده	تپان	تپیده
تراشیدن	چھیلنا کاٹنا	تراش		تراشید	می تراشد	بتراش	تراشنده	موتراش	تراشیده
تراویدن	ٹپکنا	تراوش		تراوید	می تراود		تراونده		تراویده
ترسیدن	ڈرنا	ترس	ترسانیدن	ترسید	می ترسد	بترس	ترسنده	ترسان	ترسیده
ترکیدن	شق ہونا			ترکید	می ترکد		ترگنده		ترکیده
تفتن	گرم ہونا			تفت					تفته
تفیدن	گرم ہونا			تفید	می تفد		تفیده	تفسان	تفیده
تنیدن	تننا			تنید	می تند	بتن	تننده		تنیده

مصدر	مضارع مصدر	حاصل مصدر	حاضر مطلق	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل مبالغه	اسم فاعل	اسم مفعول
توانستن	سکنا	توانائی توان		توانست	می تواند		تواننده	توانا	
				باب جیم عربی					
جستن	کودنا	جست	جهانیدن	جست	می جهد	بجه	جهنده	جهان	جهیده
جستن	ڈھونڈنا	جستجو	جویانیدن	جست	میجوید	بجو	جوینده	جویان	جسته
جنبیدن	ہلنا	جنبش	جنبانیدن	جنبید	می جنبد	بجنب	جنبنده	جنبان	جنبیده
جوشیدن	اوبلنا	جوشش جوش	جوشانیدن	جوشید	می جوشد	بجوش	جوشنده	جوشان	جوشیده
				باب جیم فارسی					
چربیدن	غالب ہونا			چرب	می چربد	بچرب	چربنده		چربیده
چریدن	چرنا	چراندن	چرانیدن	چرید	میچرید	بچر	چرنده		چریده
چسپیدن	لپٹنا	چسپیدگی	چسپانیدن	چسپید	می چسپد	بچسپ	چسپنده	دُچسپ	چسپیده
چشیدن	چکھنا	چاشنی	چشاندن	چشید	می چشد	بچش	چشنده	کم چش	چشیده
چکیدن	ٹپکنا	چکش	چکانیدن	چکید	می چکد	بچک	چکنده	چوچکان	چکیده
چمیدن	لچکنا	چمش	چمانیدن	چمید	می چمد	بچم	چمنده	چمان	چمیده
چیدن	چننا			چید	میچیند	بچین	چیننده	چین	چیده
				باب خای معجمه					
خاریدن	کھجلانا	خارش		خارید	می خارد	بخار	خارنده	پشت خا	خاریده
خاستن	اوٹھنا			خاست	می خیزد	بخیز	خیزنده	سحرخیز	خاسته

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیه	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل تمامی	اسم فاعل ناتمامی	اسم مفعول
فائیدن	چبانا			فائید	میفاید	بفای	فائیده	ژاژخا	فائیده
خراشیدن	چھیلنا	خراش		خراشید	میخراشد	بخراش	خراشنده	شمع خراش	خراشیده
خرامیدن	ٹھمک کر چلنا	خرام		خرامید	میخرامد	بخرام	خرامنده	خوشخرام	خرامیده
خروشیدن	شور کرنا	خروش	خروشانیدن	خروشید	میخروشد	بخروش	خروشنده	خروشان	
خریدن	مول لینا	خرید		خرید	میخرد	بخر	خرنده	ارزان خر خریدار	خریده
خزیدن	گھسنا			خزید	میخزد	بخز	خزنده	خزان	خزیده
خستن	زخمی ہونا	خستگی		خست					خسته
خفتن	سونا	خفت	خفانیدن	خفت	میخسپد	بخسپ	خسپنده		خفته
خلیدن	چبھنا	خلش	خلانیدن	خلید	میخلد		خلنده		خلیده
خموشیدن	چپ رہنا	خاموشی	خموشانیدن	خموشید	میخموشد	بخموش	خموشنده	خاموش	خاموشیده
خمیدن	ٹیڑھا ہونا	خمیدگی	خمانیدن	خمید	میخمد	بخم	خمنده		خمیده
خنبیدن	تالی بجانا			خنبید	میخنبد	بخنب	خنبنده		
خندیدن	ہنسنا	خنده	خندانیدن	خندید	میخندد	بخند	خندنده	خندان	خندیده
خوابیدن	سونا	خواب	خوابانیدن	خوابید	میخوابد	بخواب	خوابنده		خوابیده
خواستن	چاہنا	خواهش		خواست	میخواهد	بخواه	خواهنده	خیرخواه خواهان	خواسته
خواندن	بلانا پڑھنا		خواند	میخواند	بخوان	خواننده	قرآن خوان		خوانده
خوردن	کھانا	خورش	خورانیدن	خورد	میخورد	بخور	خورنده	خونخوار	خورده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیه	امر مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم مفعول
خوشیدن	سوکهنا			خوشید	می خوشد	بخوش	خوشنده	خوشیده
خیسیدن	تر هونا		خیسانیدن	خیسید	می خیسد	بخیس		خیسیده
				باب دال مهمله				
دادن	دینا	داد دهش	دهانیدن	داد	میدهد	بده	دهنده	نان ده	داده
داشتن	رکهنا	داشت		داشت	میدارد	بدار	دارنده	مالدار	داشته
دانستن	جاننا	دانش دانائی		دانست	میداند	بدان	داننده	حسابدان	دانسته
درخشیدن	کانپنا چمکنا			درخشید	می درخشد	بدرخش	درخشنده		
درودن	کاٹنا	درود		درود	می درود	بدرو	درونده		درودیده
دریدن	پهاڑنا		درانیدن	درید	می درد	بدر	درنده	مردم درد	دریده
دزدیدن	چورانا	دزدی		دزدید	می دزد	بدزد	دزدنده	دزد آب	دزدیده
دمیدن	پهونکنا	دم	دمانیدن	دمید	می دمد	بدم	دمنده	دمان	دمیده
دوختن	سینا	دوخت	دوزانیدن	دوخت	می دوزد	بدوز	دوزنده	خیمه دوز	دوخته
دوشیدن	دوهنا		دوشانیدن	دوشید	می دوشد	بدوش	دوشنده		دوشیده
دویدن	دوڑنا		دوانیدن	دوید	می دود	بدو	دونده	دوتیز دوان	دویده
دیدن	دیکهنا	بینش دید		دید	می بیند	ببین	بیننده حق بین	بینا	دیده
درخشیدن	چمکنا	درخش	درخشانیدن	درخشید	می درخشد	بدرخش	درخشنده	درخشان	درخشیده
				باب رای مهمله					

مصدر	اسم مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیه	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل تمامی	اسم مفعول تمامی	اسم مفعول
راندن	ہانکنا چلانا		راند	میراند	بران	راننده	حکم ران	رانده	
ربودن	لیجانا	ربودے		ربود	میرباید	بربا	رباینده	دلربا	ربوده
رخشیدن	چمکنا		رخشانیدن	رخشید	میرخشد	برخش	رخشنده	رخشان	رخشیده
رزیدن	رنگنا			رزید	میرزد	برز	رزنده	رنگریز	رزیده
رستن	چھوٹنا	رستگاری	رست				رستگارے		رسته
رستن	اوگنا		رست						رُسته
رسیدن	پہونچنا	رسائی	رسانیدن	رسید	میرسد	برس	رسنده	رسا فریادرس	رسیده
رشتن	کاتنا			رشت					رسته
رفتن	چلنا جانا	روش رفتار		رفت	میرود	برو	رونده	گرم رو رواں	رفته
رُفتن	بہارنا	رفت روب	روبانیدن	روبید	میروبد	بروب	روبنده	روبان خاکروب	رُفته
رقصیدن	ناچنا	رقص	رقصانیدن	رقصید	میرقصد	برقص	رقصنده	رقصان	
رمیدن	بہاگنا	رم	رمانیدن	رمید	میرمد	برم	رمنده	رمان	رمیده
رنجیدن	آزردہ ہونا	رنجش	رنجانیدن	رنجید	می رنجد	برنج	رنجنده	زود رنج رنجان	رنجیده
رہیدن	چھوٹنا	رہائی	رہانیدن	رہید	می رہد	بره	رہنده	رہا	رہیده
ریختن	چھڑکانا	ریزش		ریخت	میریزد	بریز	ریزنده	عرق ریز	ریخته
روئیدن	اوگنا		روئیانیدن	روئید	می روید		روئینده	خودرو	روئیده
ریدن	ہگنا			رید	می رید	بری			

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیه	امر مطلق	حال	امر	امر مفرد	امر جمع	اسم مفعول
رسیدن	کاتنا		رسید	رسیدے	میرسد	برس	رسنده		رسیده
				باب زائی معجمه					
زادن	جننا			زاد				آدم زاد زاده	
زاریدن	رونا	زاری		زارید	میزارد			زار	
زائیدن	جننا	زائیدگی		زائید	میزاد	بزای	زاینده	حادثه زای	زائیده
زدن	مارنا	زدنش		زد	میزند	بزن	زننده	شمشیرزن	زده
زدودن	صیقل کرنا	زدائش		زدود	میزداید	بزدای	زداینده	غمزدای	زدوده
زیستن	جینا			زیست	میزید	بزی	زنده		
				باب زائی فارسی					
ژولیدن	اوسجنا			ژولید					ژولیده
				باب سین مهمله					
ساختن	بنانا موافقت کرنا	سازش ساخت		ساخت	بسازد	بساز	سازنده	زرساز	ساخته
سائیدن	پیسنا			سائید	میساید	بساے	سازنده	سرسامه	سائیده
سپردن	سونپنا	سپارش		سپرد	میسپارد	بسپار	سپارنده	جان سپار	سپرده
سپوختن	چهوڑنا نکالنا			سپوخت					سپوخته
سپوزیدن	نکالنا			سپوزید	می سپوزد	بسپوز	سپوزنده		سپوزیده
ستاندن	لینا			ستاند	می ستاند	بستان	ستاننده	کشورستان	ستانده
ستائیدن	سراهنا			ستاید	می ستاید	بستا	ستاینده	خودستا	ستائیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیہ	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم مفعول	اسم مفعول
ستدن	لینا	ستد		ستد					
سترون	مونڈنا مونڈوانا			سترد	می سترد		سترندہ	استرہ	سترہ
ستودن	تعریف کرنا			ستود					ستودہ
ستیزیدن	لڑنا	ستیزہ	ستیزانیدن	ستیزید	می ستیزد	بستیز	ستیزندہ	ستیزان	ستیزیدہ
سرائیدن	گانا			سرائید	می سرائد	بسرا	سرائندہ	نغمہ سرا	سرائیدہ
سرشتن	گوندھنا	سرشت		سرشت					سرشتہ
سزیدن	لائق ہونا	سزا		سزید	می سزاید		سزندہ	سزاوار	
سفتن	بیدھنا			سفت					سفتہ
سگالیدن	اندیشہ کرنا	سگال		سگالید	می سگالد	بسگال	سگالندہ	خیرسگال	سگالیدہ
سوختن	جلنا روشن کرنا جلانا		سوزانیدن	سوخت	میسوزد	بسوز	سوزندہ	سوزان و سوزاں	سوختہ
سودن	گھسنا			سود					سودہ
سنجیدن	تولنا		سنجانیدن	سنجید	می سنجد	بسنج	سنجندہ	گہرسنج	سنجیدہ
				باب شین معجمہ					
شاشیدن	پیشاب کرنا			شاشید	می شاشد		شاشندہ		شاشیدہ
شائستن	لائق ہونا			شائست	می شاید			شایان	شائستہ
شپلیدن	سیٹی بجانا پنجوڑنا		شپلانیدن	شپلید	می شپلد		شپلندہ		شپلیدہ

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیه	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم مفعول	اسم مفعول
شتافتن	دوڑنا	شتاب		شتافت	می‌شتابد	بشتاب	شتابنده	شتابان	شتابیده
شدن	ہو جانا			شد	میشود	بشو	شونده		شده
شستن	دھونا	شست شو		شست	می‌شوید	بشو	شوئیده	پارچه شو	شسته
شکستن	توڑنا توڑنا	شکست		شکست	می‌شکند	بشکن	شکننده	بت شکن	شکسته
شکیبیدن	صبر کرنا	شکیبائی		شکیبید	می‌شکیبد	بشکیب	شکیبنده		شکیبیده
شکوخیدن	ہو کر کہانا	شکوخ	شکوخیدن	شکوخید	می‌شکوخد	بشکوخ	شکوخنده		
شگافتن	چیرنا پھاڑنا	شگاف		شگافت	میشگافد	بشگاف	شگافنده	خارا شگاف	شگافته
شگفتن	کھلنا	شگفت		شگفت	می‌شگفد				شگفته
شمردن	گننا	شمار		شمرد	میشمارد	بشمار	شمارنده	آخر شمار	شمرده
شناختن	پہچاننا	شناخت شناسائی		شناخت	میشناسد	بشناس	شناسنده	حق شناس شناسا	شناخته
شنفتن	سننا			شنفت					شنفته
شنیدن	سننا سونگھنا	شنوائی	—	شنید	می‌شنید	بشنو	شنونده	شنوا سخن شنو	شنیده
شوریدن	شور کرنا برہم ہونا	شورش	شوریدن	شورید	می‌شورد			سلحشور	شوریده
شنودن	سننا	شنود		شنود					شنوده
				باب طائی منقوطه					
طپیدن	بیقرار ہونا	طپش	طپانیدن	طپید	می‌طپد	بطپ	طپنده	طپان	طپیده
طرازیدن	نقش کرنا	طراز		طرازید	میطرازد	بطراز	طرازنده	صورت طراز	طرازیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیه	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
طلبیدن	بلانا چاہنا	طلب		طلبیده	مے طلبد	بطلب	طلبنده	طلبگار	طلبیده
				باب غین معجمه					
غارتیدن	لوٹنا	غارت		غارتید					غارتیده
غنودن	اونگھنا	غنودگے		غنود					غنوده
غلطیدن	لوٹنا لیٹنا		غلطانیدن	غلطید	مے غلطد	بغلط	غلطنده	غلطان	غلطیده
				باب فائے					
فتادن	گرنا پڑنا			فتاد	مے فتد				فتاده
فرستادن	بھیجنا			فرستاد	میفرستد	بفرست	فرستنده		فرستاده
فرسودن	گھسنا	فرسودگے		فرسود	میفرساید	بفرسای	فرساینده	جانفرسای	فرسوده
فرمودن	فرمانا	فرمایش		فرمود	مے فرماید	بفرمای	فرماینده	کارفرمای	فرموده
فروختن	بیچنا	فروخت فروش	فروشانیدن	فروخت	میفروشد	بفروش	فروشنده	حلوافروش	فروخته
فریختن	فریفتہ ہونا فریب دینا	فریب		فریفت	میفریبد	بفریب	فریبنده	اہلفریب	فریفته
فزودن	زیادہ ہونا زیادہ کرنا	فزایش		فزود	میفزاید	بفزای	فزاینده	راحت افزای	افزوده
فسردن	ٹھٹرنا			فسرد					فسرده
فشاندن	چھاڑنا			فشاند	مے فشاند	بفشان	فشاننده	دفشان	فشانده
فشردن	نچوڑنا کرورنا	فشار	فشرانیدن	فشرد	میفشرد	بفشر	فشرنده		فشرده
فگندن	ڈالنا			فگند	میفگند	بفگن	فگننده	سایہ فگن	فگنده
فهمیدن	سمجھنا	فهم	فهمانیدن	فهمید	مے فهمد	بفهم	فهمنده	سخن فهم	فهمنده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیه	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل تمامی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
				باب کاف تازی					
کاستن	گھٹنا گھٹانا			کاست					کاسته
کاشتن	بونا			کاشت	میکارد	بکار	کارنده	تخم کار	کاشته
کافتن	کھودنا			کافت		بکاف			کافته
کاویدن	کھودنا	کاوش		کاوید	میکاود	بکاو	کاونده		کاویده
کاهیدن	کھٹنا کھٹانا	کاهش		کاهید	میکاهد	بکاه	کاهنده	جانکاه	کاهیده
کردن	کرنا	کردار	کنانیدن	کرد	میکند	بکن	کننده	نصیحت کنا گریبان	کرده
کشادن	کھولنا	کشایش		کشاد	میکشاید	بکشا	کشاینده	مشکلکشا	کشاده
کشتن	مار ڈالنا	کش		کشت	میکشد	بکش	کشنده	دشمن کش	کشته
کِشتن	بونا	کِشت		کِشت					کشته
کشودن	کھولنا	کشود		کشود					کشوده
کشیدن	کھینچنا	کشش		کشید	میکشد	بکش	کشنده	گردن کش دامن کش	کشیده
کفیدن	پھٹنا			کفید					کفیده
کندن	کھودنا			کند	میکند	بکن			کنده
کندیدن	کھودنا		کندانیدن	کندید	میکند	بکن			کندیده
کوشیدن	کوشش کرنا			کوشید	میکوشد	بکوش	کوشنده	سخت کوش	کوشیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیه	نهی مطلق	حال	امر	اسم فاعل تمنایی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
کوفتن	کوٹنا	کوفت	کوبانیدن	کوفت	می کوبد	بکوب	کوبنده	کوبان زرکوب	کوفته
				باب کاف فارسی					
گداختن	پگھلنا پگھلانا گلنا	گداز		گداخت	می‌گدازد	بگداز	گدازنده	جان گداز	گداخته
گذاشتن	چھوڑنا	فروگذاشت		گذاشت	میگذارد	بگذار	گذارنده		گذاشته
گذشتن	گذرنا		گذرانیدن	گذشت	میگذرد	بگذر	بگذرنده		گذشته
گرائیدن	خواہش کرنا	گرایش		گرائید	میگراید	بگرای	گرائیده		گرائیده
گردیدن	پھرنا پھونا	گردش	گردانیدن	گردید	میگردد	بگرد	گردنده	کوچه گرد گردان	گردیده
گرفتن	پکڑ لینا فرض کرنا	گرفت گرائی		گرفت	میگیرد	بگیر	گیرنده	دانگیر	گرفتار گرفته
گردیدن	رغبت کرنا	گردیدگی		گردید	میگردد		گردنده		گردیده
گریختن	بھاگنا	گریز		گریخت	میگریزد	بگریز	گریزنده	گریزپایان	گریخته
گریستن	رونا	گریه		گریست	میگرید	بگری	گرینده	گریان	گریسته
گزاردن	ادا کرنا	گزارش		گزارد	میگزارد	بگزار	گزارنده	نماز گزار	گزارده
گزیدن	کاٹ کھانا	گزیدگی		گزید	میگزد میگزاید	بگز بگزاییے	گزنده	مردم گزا لب گزان	گزیده
گسارده	چھوڑنا			گسارد	میگسارد	بگسار	گسارنده	غمگسار	گسارده
گزیدن	چن لینا			گزید	میگزیند	بگزین	گزیننده	خلوت گزین	گزنده گزین
گستردن	بچھانا		گستردانیدن	گسترد	میگسترد	بگستر	گسترنده	گرم گستر	گسترده
گسستن	پارہ ٹوٹنا توڑنا			گسست					گسسته

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیہ	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل تابعی	اسم فاعل مجہولی	اسم مفعول
گسستن	توڑنا ٹوٹنا			گسیخت	میگسلد	بگسل	گسلندہ	پیمان گسل	گسستہ
گشتن	پھرنا ہونا	گشتگی گشت		گشت					گشتہ
گفتن	کہنا	گفتار گویا		گفت	میگوید	بگو	گوئندہ	گویان گویا	گفتہ
گماشتن	مقرر کرنا			گماشت	میگمارد	بگمار	گمارندہ		گماشتہ
گنجیدن	سمانا	گنجایش		گنجید	میگنجد	بگنج	گنجندہ		گنجیدہ
گواریدن	ہضم ہونا	گوارش		گوارید	میگوارد	بگوار	گوارندہ	گوارا	گوارید
				باب لام					
لائیدن	شور کرنا بیہودہ بکنا			لائید	مے لاید	بلای	لائیندہ		
لافیدن	فضول بکنا	لاف		لافید	مے لافد	بلاف	لافندہ		
لرزیدن	کانپنا	لرزش	لرزانیدن	لرزید	میلرزد	بلرز	لرزندہ	لرزان	لرزیدہ
لغزیدن	پھسلنا	لغزش	لغزانیدن	لغزید	میلغزد	بلغز	لغزندہ	لغزان	لغزیدہ
لیسیدن	چاٹنا		لیسانیدن	لیسید	لیسیدے	بلیس	لیسندہ	کاسہ لیس	لیسیدہ
				باب میم					
مالیدن	ملنا	مالش		مالید	میمالد	بمال	مالندہ	عدو مال مالان	پامال مالیدہ
ماندن	رہنا	ماندگی		ماند	میماند	بمان	مانندہ	شادمان	ماندہ
مردن	مرنا			مرد	مے مرد	بمیر	میرندہ		مردہ
مانستن	مشابہ ہونا	مانای		مانست	میماند	بمان	مانندہ	مانا	

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیه	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
نکیدن	چوسنا		مکانیدن	نکید	میمکد	بمک	مکنده		مکیده
				باب نون					
نازیدن	ناز کرنا	ناز		نازید	مے نازد	بناز	نازنده	نازان	نازیده
نالیدن	شور کرنا	نالش		نالید	مے نالد	بنال	نالنده	نالان	نالیده
نامیدن	نام رکھنا			نامید	مے نامد		نامنده		نامیده
بنشتن	لکھنا			بنشت					بنشته
نشستن	بیٹھنا		نشانیدن	نشست	مے نشیند	بنشین	نشیننده	خاک نشین	نشسته
نکوهیدن	ملامت کرنا ہدی کرنا	نکوهش		نکوهید	مے نکوهد		نکوهنده		نکوهیده
نگاشتن	لکھنا	نگارش		نگاشت	مے نگارد	بنگار	نگارنده	صورت نگار	نگاشته
نگریستن	دیکھنا	نگرانی	نگرانیدن	نگریست	مے نگرد	بنگر	نگرنده	نگران	نگریسته
نمودن	دیکھنا دکھانا کرنا	نمایش نمود		نمود	مینماید	بنمای	نماینده	نمودار نمایان رہنما	نموده
نواختن	نوازنا بجانا	نوازش		نواخت	مے نوازد	بنواز	نوازنده	بنده نواز	نواخته
نوردیدن	پیٹنا	نورد		نوردید	مے نوردد	بنورد	نوردنده	راه نورد	نوردیده
نوشتن	پیٹنا			نوشت					نوشته
نوشتن	لکھنا	نوشت	نویسانیدن	نوشت	مینویسد	بنویس	نویسنده	نویسان خوشنویس	نوشته
نوشیدن	پینا	نوش	نوشانیدن	نوشید	مے نوشد	بنوش	نوشنده	مے نوش	نوشیده
نهادن	رکھنا			نهاد	مے نهد	بنه	نهنده	منت نه	نهاده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیه	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل مبالغه	اسم فاعل	اسم مفعول
نهفتن	چهپانا			نهفت					نهفته
نیوشیدن	سُننا			نیوشید	می نیوشد	بنیوش	نیوشنده	سخن نیوش	نیوشیده
				باب واؤ					
واخیدن	دیکهنا			واخید	می واخد		واخنده		واخیده
ورزیدن	اختیار کرنا مشق کرنا	ورزش		ورزید	میورزد	بورز	ورزنده	ورزان	ورزیده
ورغلانیدن	بهکانا			ورغلانید	مورغلاند		ورغلانده		ورغلانیده
وزیدن	هوا چلنا			وزید	میوزد	بوز	وزنده	وزان	وزیده
				باب هائے هوز					
هراسیدن	ڈرنا	هراس	هراسانیدن	هراسید	مے هراسد	بهراس	هراسنده	هراسان	هراسیده
هشتن	چهوڑنا			هشت					هشته
هلیدن	چهوڑنا			هلید	مے هلد	بهل	هلنده		هلیده
				باب یائے تحتانے					
یارستن	سکنا	یارای		یارست	مے یارد				یارسته
یافتن	پانا			یافت	مے یابد	بیاب	یابنده	کمیاب	یافته

تمت

مسکین شده بغلام تمام
رودشیدی